

نقدی بر دو رمان ملت عشق و عارف جان سوخته بر مبنای کتاب پله پله تا ملاقات خدا

بهجت السادات حجازی*

چکیده

شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار در سطح جهانی، فارغ از آثار خلاق متون ادبی‌شان، که مخاطبان را مجذوب خود کرده، به دلیل جامعیت و پیچیدگی‌های ناشناخته و معماگونه درونی، زمینه گفت‌وگو و طرح اندیشه‌ها و آراء متفاوت را فراهم کرده است. در این جستار، سه متن که تقریباً در قالب و نوع زندگی‌نامه‌نویسی (زندگی‌نامه داستانی و رمان زندگی‌نامه‌ای) است، به شیوه نقد و مقایسه تطبیقی و بر مبنای نظریه اقتباس لیندا هاجن بررسی شده است. *پله پله تا ملاقات خدا*، زندگی‌نامه داستانی مولانا است که عبدالحسین زرین کوب عین حوادث و رویدادهای زندگی او را با زبانی ساده و روان و بدون دخل و تصرف و فارغ از عناصر و روش‌های رمان‌نویسی امروز نقل کرده است؛ ولی دو متن دیگر، *عارف جان سوخته* و *ملت عشق* در قالب رمان زندگی‌نامه‌ای با دخل و تصرف نویسندگان روایت شده است. روشنگری مفهوم عشق و تفکیک مراتب مختلف آن، الیف شافاک همانند نهال تجدد موفق نشده است. زیرا نویسنده مفهوم عشق را به هر نوع رابطه‌ای نزدیک و دوستانه میان دو نفر، فارغ از جنبه الوهیت عشق و جوهر گران‌بهای آن - که در همه کائنات ساری و جاری است و در آدمی به صورت خاص و منحصر به فرد ظهور می‌کند - تعمیم می‌دهد. نهال تجدد ارتباط مولانا و شمس را کاملاً روحانی و فراتر از ارتباطات مادی و مبتنی بر سنجیت روحی به تصویر کشیده و از این رو درخور تحسین است. از محاسن برجسته رمان *ملت عشق*، نوگرایی در شیوه روایت دو زندگی موازی هم است که تاکنون در مورد زندگی مولانا چنین شیوه‌ای دنبال نشده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** نقد تطبیقی، نظریه اقتباس، *پله پله تا ملاقات خدا*، *عارف جان سوخته*، *ملت عشق*.

۱. مقدمه

مولانا در اوج قله ادبیات عرفانی به دلیل جامعیت و پیچیدگی‌های ناشناخته و معماگونه درونی، زمینه گفت‌وگو و طرح اندیشه‌ها و آراء متفاوت را فراهم کرده است. تنوع و گستردگی پژوهش‌ها راجع به زندگی، افکار و منش شخصیتی مولانا در قالب گفت‌وگو، تحلیل گفتمان و یا نوشتار و جستارهای اندیشگانی، از بی‌بدیل بودن وی حکایت می‌کند. وی با تأثیرپذیری از افراد برجسته‌ای چون برهان‌الدین ترمذی (پدر مولانا)، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی، به شخصیتی جامع‌الاطراف و تأثیرگذار در نسل‌های پس از خود و حتی نسل‌های امروز تبدیل می‌شود. با وجود ویژگی‌های تأثیرپذیری و تأثیرگذاری عمیق او، بیشتر متونی که به قضاوت شخصیت او پرداخته‌اند، مربوط به تأثیرپذیری اوست و کتاب‌ها و مقالاتی در این خصوص نوشته شده که غالباً قضاوت‌های نادرست و ناهمسو با واقعیت را بیان کرده‌اند و به قول مولانا: «هرکسی از ظن خود شد یار من/ وز درون من نجست اسرار من». در میان شخصیت‌های تأثیرگذار، شمس تبریزی کانون توجه و تحول مولانا است که رابطه تنگاتنگی میان ایشان در مدت کوتاهی شکل می‌گیرد و با دو غیبت صغری و کبری ازسوی شمس، زمینه رشد و شکوفایی نظام اندیشگانی و شخصیتی مولانا فراهم می‌شود و ثمره این معاشرت آفرینش دو اثر سرشار از خلاقیت وی یعنی دیوان شمس و مثنوی معنوی است. در دوره معاصر، افرادی به نوشتن رمان‌هایی براساس زندگی مولانا و رابطه عاشقانه او با شمس مبادرت ورزیده‌اند که از قضا توجه مخاطبان بسیاری را به خود جلب کرده‌اند. پرسش اساسی این پژوهش این است که رابطه میان شمس و مولانا مبتنی بر کدام مفهوم و مرتبه عشق شکل گرفته که وی در دو اثر شکوهمند خود، به‌ویژه در «مثنوی» به همه مراتب آن اشاره کرده است؟ این پرسش زمانی قوت می‌گیرد که ما با رمان‌هایی از زندگی مولانا مواجه می‌شویم که با دیدگاه و نظرگاه‌های متفاوت و متناقض نوشته شده است و در تفسیر و تعبیر از عشق گرفتار اشتباهاتی شده و متأسفانه مخاطبان این رمان‌ها را نیز به وادی ضلالت و سوءفهم از مولانا سوق داده‌اند.

هرچند مولانا در مثنوی شگرف و سرشار از معنا، مفهوم حقیقی عشق را بعد از طرح انواع و مراتب آن روشن کرده است، محرم این هوش و معرفت جز بیهوش و مستغرق در عالم سُکر و سرمستی و فارغ از هیاهوی زمینی و عشق‌های زودگذر نیست. بهترین کتابی که واقع‌گرایانه و منطقی و تقریباً شبیه به شیوه داستان، زندگی مولانا را به رشته تحریر درآورده، کتاب *پله پله تا ملاقات خدا* نوشته عبدالحسین زرین‌کوب است. این کتاب می‌تواند مبنای محکمی برای ارزیابی و مقایسه رمان‌هایی باشد که آن‌ها نیز به زندگی مولانا پرداخته‌اند. یک شیوه جدید امروز برای زندگی‌نامه‌نویسی شخصیت‌ها، «رمان» است و نگارنده در این پژوهش به ضرورت موضوع، دو رمان *عارف جان سوخته* نوشته نهال تجدد، ترجمه مهستی بحرینی و رمان *ملت عشق* از الیف شافاک، ترجمه ارسلان فصیحی را برگزیده است. هر دو رمان با نگرشی خلاقانه و با تلفیق واقعیت و قدرت خیال نوشته شده‌اند^۱ و طبیعتاً مخاطب انتظار ندارد هرآنچه را می‌خواند، منطبق بر واقعیت پندارد؛ به‌استثنای افراد دور از حوصله اندیشیدن و تفحص که سر بسته همه‌چیز را می‌پذیرند و باور می‌کنند. با همین پیش‌فرض بررسی این سه کتاب آغاز می‌گردد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

مولانا از شاعران برجسته و تأثیرگذار ادبیات عارفانی است که در سطح جهانی شیف‌تگانی چه در قرون گذشته و چه در عصر حاضر به خود اختصاص داده است. یکی از پرسش‌های پژوهش حاضر این است که چرا نهال تجدد و الیف شافاک از قالب رمان برای طرح زندگی‌نامه مولانا بهره گرفته‌اند؟ و دیگر آنکه آیا هرکدام از این دو نویسنده، مفهوم عشق را که کانون اصلی سروده‌های مولانا است، توانسته‌اند به‌زیبایی و روشنی در سطحی متعالی نشان دهند؟

۲-۱. شیوه پژوهش

شیوه این جستار، تحلیل محتوای کیفی متن و مبتنی بر مقایسه تطبیقی است. از آنجاکه کتاب *پله پله تا ملاقات خدا* را عبدالحسین زرین‌کوب به‌شیوه داستانی، ولی کاملاً واقع‌گرایانه و بدون دخالت تخیل فردی و فارغ از دخل و تصرف در واقعیت نگاشته

است، برای بررسی کاستی‌ها و ناهمانندی‌های این دو رمان و صحت و سقم مطالب نقل شده، به عنوان مبنا و میزان برگزیده شد و طبیعتاً نقد و بررسی این کتاب زرین کوب در این پژوهش مد نظر نیست. دو کتاب عارف جان سوخته و ملت عشق بازخوانی و بازنویسی زندگی مولانا در قالب رمان و یکی از شیوه‌های جدید رمان‌نویسی یعنی آمیختگی واقعیت تاریخی و تخیل نویسنده است. در این پژوهش، نخست همانندی‌ها و ناهمانندی‌های دو رمان عارف جان سوخته و ملت عشق با کتاب پله پله تا ملاقات خدا/ به عنوان میزان و معیار سنجیده می‌شود و پس از آن موضوع عشق که در هر دو رمان و در تمام سروده‌های مولانا محوریت دارد، مطرح خواهد شد.

۳-۱. پیشینه پژوهش

در نقد کتاب پله پله تا ملاقات خدا/ مقاله‌ای پژوهشی نوشته نشده است. قطعاً به دلیل جایگاه والای عبدالحسین زرین کوب که انصافاً حق مطلب را در این کتاب با نثری ساده و روان، ولی ادیبانه و جذاب نسبت به مولانا ادا کرده است، نگارنده ضرورتی برای نقد کتاب نمی‌بیند. زرین کوب این کتاب را به شیوه داستانی نوشته، ولی در صدد واقع‌گرایی آن به قدری بالاست که ضمن ترغیب مخاطب به ادامه مطالعه کتاب، مشاهده روش‌های داستان و رمان‌نویسی امروز را در افق انتظار او قرار نمی‌دهد. گولپینارلی نیز کتابی در زمینه زندگی مولانا کاملاً ساده و روان و واقع‌گرایانه نوشته است (گولپینارلی، ۱۳۷۵) و نگارنده به دلیل پرهیز از افزایش حجم این مقاله، پرداختن به آن کتاب را به پژوهشی دیگر موکول می‌کند.

مقاله «تحلیل شخصیت شمس و ارتباط وی با مولوی از دیدگاه روان‌شناسی با تکیه بر نظریه شخصیت کارن هورنای» به سه بُعد از شخصیت افراد در دوران کودکی اشاره می‌کند که شیوه ارتباط او را با دیگران شکل می‌بخشد. کودک آرام و تسلیم در برابر خواسته‌های دیگران، کودک برتری‌طلب، خشن و گستاخ در برابر دیگران و کودک عزت‌طلب و مستقل که هر کدام از این شیوه‌ها براساس نظریه هورنای شیوه دفاعی‌ای است که فرد در برابر اضطراب خود انتخاب می‌کند. در اشخاص نرووتیک، یکی از این

سه بُعد پرورش می‌یابد، ولی در افراد نرمال هر سه بُعد باهم رشد می‌کند و شمس از این دست افراد است (ادیم و همکاران، ۱۳۹۴: ۷-۵۱).

عبدلی در کتاب *نقد، بررسی و نظرات کتاب ملت عشق*، ضمن تجزیه و تحلیل رمان به فلسفه کاربرد چهل قانون عشق در این کتاب می‌پردازد (عبدلی، ۱۳۷۹). در متن رمان به صورت ضمنی، نویسنده به عنوان کتاب که برگرفته از این بیت مولانا در داستان حضرت موسی (ع) و شبان است، اشاره کرده:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۱۷۴)

اکبری بیرق بر این باور است که «به اقتضائات بازار نشر، مترجم، متن خود را انتخاب می‌کند و بعضی نارسایی‌ها، ترجمه‌های متعدد و این بدفهمی‌ها شکل می‌گیرد... این کتاب پر از اشاره‌های قرآنی است، ولی مترجمان متوجه نشده بودند که به کدام آیه قرآن اشاره دارد. اکثر قریب به اتفاق مترجمان اصلاً حدیث، مسائل عرفانی و اشعار مولانا را دریافته و در ترجمه نیاورده‌اند. البته خود الیف شافاک هم آدم کم‌سوادی است؛ خیلی در مورد مثنوی و مولانا نمی‌داند و برداشت‌های نادرستی کرده است» (اکبری بیرق، ۱۳۹۷).

۲. مبانی نظری پژوهش

بدون تردید این دو رمان برگزیده از زندگی‌نامه مولانا، برگرفته از کتاب‌ها و پژوهش‌های بسیاری است که در طول سال‌های متمادی نوشته شده است. هرچند که نویسندگان رمان خود را ملزوم به معرفی آن کتاب‌ها نمی‌بینند و ضرورتی نیز به این کار در رمان‌نویسی نیست، حداقل بخش‌های واقع‌گرایانه دو رمان صرف‌نظر از جنبه‌های تخیلی آن‌ها، اقتباسی از کتاب *پله پله تا ملاقات خدا* اثر زرین کوب است. از این رو نخست مختصری از نظریه اقتباس لیندا هاچن طرح می‌شود.

۲-۱. فرایند اقتباس

لیندا هاچن فصل‌بندی کتاب *نظریه‌ی در باب اقتباس* را با عنوان‌های پرسشی انجام داده است که محتوای هر فصل را نشان می‌دهد: ۱. چه چیز؟ ۲. چه کسی را؟ چرا؟ ۳.

چگونه؟ ۴. کجا و کی؟ به نظر وی، ما نباید سؤال کنیم که آیا متنی اصیل وجود دارد یا نه؟ بلکه باید پرسیم این متن چگونه از متون پیشین اقتباس کرده است؟

وی به امتیازات اقتباس از جمله بقا و پایداری اثر اول اشاره می‌کند (هاچن، ۱۴۰۰: ۵۷). داستان‌ها با اقتباس تکامل می‌یابند و در طول زمان غیرقابل تغییر نمی‌مانند. گاهی اوقات اقتباس فرهنگی مانند سازگاری زیستی، مستلزم عزیمت به شرایط مطلوب است. داستان‌ها به فرهنگ‌ها و رسانه‌های گوناگونی سفر می‌کنند و به‌طور خلاصه، داستان‌ها درست همان‌گونه که مورد اقتباس قرار می‌گیرند، سازگار می‌شوند (همان: ۵۷).

وی حتی تحت تأثیر نظریه‌پردازان در زمینه اقتباس، آن را مشابه با نظریه تکامل داروین می‌داند که براساس آن هر چیزی با محیط خود سازگار می‌شود و از قول ریچارد اوکینز در کتاب *ژن خودخواه* (۱۹۶۷) درباره نظریه داروین می‌نویسد: «انتقال فرهنگی اساساً محافظه‌کارانه‌تر است، اما با انتقال ژنتیک شباهت دارد و می‌تواند موجب نوعی تکامل شود» (همان‌جا). «در واقع داستان‌ها به روش‌های مختلف در محیط‌های مادی و فرهنگی جدید بازگو می‌شوند و در اخلاف خود یا اقتباس‌هایشان، مانند ژن‌ها به لطف تغییر یا جهش با محیط‌های تازه، سازگار می‌شوند و هرکدام که سازگارترند، باقی می‌مانند و شکوفا می‌شوند. سازگاری با فرهنگ جدید ازسوی متن اقتباس‌شده، نوعی بومی‌سازی فرهنگی است» (همان: ۵۸).

هاچن در تعریف این بومی‌سازی می‌نویسد: «این واژه بومی‌سازی» به این معناست که افراد چیزی را که می‌خواهند برمی‌گزینند و در خاک خود می‌کارند. اقتباس‌کنندگان داستان‌های انتقال‌یافته به فرهنگ جدید، قدرت خود را بر آنچه مورد اقتباس قرار می‌دهند، اعمال می‌کنند (همان: ۲۱۹).

ادوارد سعید ورود متن‌های اقتباس‌شده به فرهنگ‌های جدید و تغییراتی را که در آن‌ها رخ می‌دهد، فرایندهای بازنمایی و نهادینه‌سازی می‌نامد (سعید، ۱۳۷۷: ۲۲۶).

طبیعی است که اقتباس‌کننده با توجه به تعلقات خاطری که به فرهنگ بومی خود دارد، اجازه دخیل و تصرف در متن و همسان‌سازی آن را با ارزش‌های قومی و بومی سرزمین خود، در عرصه نویسندگی برای خود قائل می‌شود. همان‌گونه که «اگر آثار شکسپیر توسط آمریکایی‌ها (جنوبی)، استرالیایی‌ها، نیوزلندی‌ها، هندی‌ها، مردمان آفریقای جنوبی و کانادایی‌ها که با تاریخچه استعمار متفاوت از انگلستان هستند اقتباس شود، قبل از استحاله، بافتی جدید متناسب با فرهنگ خود می‌یابند. مثلاً بومی‌سازی آثار شکسپیر در چین از طریق انتقال فرهنگی منجر به تجلیل از فردیت‌گرایی، ظهور خودآگاهی، اصول اخلاقی مخالف تاریک‌اندیشی و مفاهیم آزادی، برابری و محبت جهانی و همگانی خواهد شد» (هاچن، ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۲۰).

لیندا هاچن به جاذبه اقتباس برای مخاطبان را در ترکیب تکرار، تفاوت، آشنایی و تازگی آن‌ها می‌داند. از این رو اگر اثری که اقتباس شده است، صرفاً تکرار اثر پیشین باشد یا با آن کمی متفاوت باشد و یا نوعی آشنایی را به ذهن مخاطب برساند، خیلی جذاب نیست، چون هیچ‌گونه نوآوری ندارد. در واقع تازگی اثر اقتباس‌شده در ساختار متن و شیوه بیان و بازآفرینی فرهنگی برای مخاطب لذت‌بخش و دوست‌داشتنی خواهد بود؛ به شرطی که در اقتباس با انگیزه‌های مختلف از جمله شهرت، ایجاد فرصت مالی و شمارگان بالای کتاب و پیروی از نظام اندیشگانی خود که مغایر با شخصیت مورد نظر در متن اقتباس شده است، اشتباهاتی رخ ندهد.

۲-۲. رمان زندگی‌نامه‌ای

رمان یکی از گونه‌های ادبیات داستانی است که به لحاظ موضوع و محتوا به انواع مختلف رمان‌های تاریخی، فلسفی، تخیلی، عاشقانه، عارفانه و... تقسیم می‌شود. رمان زندگی‌نامه‌ای به منزله یک ژانر ادبی در غرب با نگارش زندگی ساموئل جانسون^۲ نویسنده بریتانیایی به قلم جیمز بازول^۳ آغاز شد (آلبوغیش و گل‌بابایی، ۱۴۰۲: ۷). رمان زندگی‌نامه‌ای ترکیبی از ویژگی‌های رمان و زندگی‌نامه در یک نوع ادبی جدید است.

براساس سخن امامی، «زندگی نامه با همه تنوعی که داشته، مدت هاست که به عنوان "نوع ادبی" شناخته شده است. این نوع نوشته از آنجاکه در ابتدا بیشتر به جنبه های تسلسل تاریخی و توجیهات استدلالی در آن توجه می شد، بخشی از تاریخ نگاری به شمار می آید تا آنکه کوشش های زندگی نامه نویسان در فرهنگ های مختلف رفته رفته زندگی نامه را تعالی بخشید و به سطح ادبیات رساند» (امامی، ۱۳۶۹: ۴۴).

احتیاط و دوراندیشی در نوشتن زندگی نامه شاعران فاخر و منابع قابل اعتماد، اجتناب ناپذیر است. همچنین گاه از آثار ادبی خود شاعر می توان برای نوشتن زندگی نامه او تا حدودی استفاده کرد؛ به شرطی که آن متون ادبی گویای بخش هایی از زندگی او باشند و فرد گرفتار استنباط های شخصی نشود (همان: ۴۵).

«اصولاً شخصیت نویسنده دو جلوه و چهره متفاوت دارد: یکی جلوه مربوط به آفرینندگی او و دیگر چهره معمولی او و این دو را نمی توان به یک چشم نگریست...» (همان: ۴۵). آن جلوه از شخصیت او که در اثرش بازتاب می یابد، الزاماً نباید منطبق بر نمود متعارف شخصیت او تصور شود.

رمان زندگی نامه ای شباهت زیادی به رمان تاریخی دارد با این تفاوت که در رمان تاریخی جنبه واقع گرایی بر جنبه تخیلی و ادبی متن غالب است. رمان تاریخی فضای بسیار کمتری برای تخیل دارد و ناگزیر نویسنده این رمان باید وفادار به واقعیت های تاریخی بماند و در خلق شخصیت هایی که به میزان بسیار زیادی از رمان خودشان فراتر روند، آزادی عمل نویسنده رمان زندگی نامه ای را ندارند (آلبرغیش و گل بابایی، ۱۴۰۲: ۱۲).

در رمان های زندگی نامه ای که درباره مولانا نوشته شده اند، عنصر تخیل به صورت فعال حضور دارد و اگر عباراتی برخلاف واقعیت زندگی مولانا در این گونه رمان ها ثبت شده باشد، به همین دلیل که ذکر شد، تا حدودی نویسنده رمان را تبرئه و آزاد از خرده گیری می کند. «بنابراین در چنین ترکیب بندی نوساختی که مؤلفه های داستان پردازی با رخداد های زندگی یک شخصیت حقیقی درمی آمیزد، دیگر نمی توان آنچه را با عنوان

یک روایت به دست خواننده می‌رسد، عین واقعیت زندگی آن شخصیت دانست؛ چراکه مهم‌ترین تفاوت رمان‌نویسی و وقایع‌نگاری [رمان تاریخی] در کاربست عنصر تخیل است» (همان: ۱۳).

امامی شرط لازم برای نوشتن زندگی‌نامه دیگران را افزون بر مطالعه دقیق همه استاد و مدارک و پژوهش‌های مرتبط با آن شخصیت، احتیاط و دوراندیشی می‌داند؛ زیرا «شخصیت نویسنده دو جلوه و چهره متفاوت دارد: یکی جلوه مربوط به آفرینندگی او و دیگر چهره معمولی او، و این دو را نمی‌توان به یک چشم نگریست. آن جلوه از شخصیت او که در اثرش بازتاب می‌یابد، الزاماً نباید منطبق بر نمود متعارف شخصیت او تصور شود. اثر ادبی ممکن است رؤیای صاحب اثر را بیشتر از زندگی واقعی او تجسم بخشد یا برعکس نقابی بر آن یا تصویری متضاد با آن باشد؛ حتی می‌تواند تصویری از آن‌گونه حیات باشد که نویسنده در حال گریختن از آن‌هاست» (امامی، ۱۳۶۹: ۴۵).

وی همچنین بر این باور است که زندگی‌نامه‌نویسی برای شاعران درون‌گرا راحت‌تر از شاعران برون‌گراست که اثری از شخصیت آزاد در شعرشان برخلاف گروه اول دیده نمی‌شود. شعر شاعر درون‌گرا تجسمی از چهره خود اوست (همان: ۴۷). ازاین‌رو فرد زندگی‌نامه‌نویس نباید با غور در خیالات و تخیلات خود از واقعیت زندگی او فاصله بگیرد.

اگر نویسنده زندگی‌نامه‌نویس با نگرش نوگرایانه بخواهد میزان بهره‌گیری از قدرت خلاق ذهن خود را درخصوص واقعیت‌ها و رویدادهایی که بدون تردید در زندگی شخصیت مورد نظر اتفاق افتاده است بالا ببرد، کتاب خود را به متنی نوشتنی تبدیل می‌کند و از محدودیت متن خواندنی فاصله می‌گیرد؛ زیرا در متن نوشتنی برخلاف متن خواندنی، فضای بازتری برای نمود خلاقیت وجود دارد.

در این صورت، زمینه نقدها و اظهارنظرهای متفاوت را برای حاصل پژوهش خود فراهم خواهد کرد. البته این موضوع نباید نویسنده را به نوشتن متنی مغایر با شخصیت مورد نظر که در زندگی‌نامه به آن پرداخته است، مجاز کند که در همین پژوهش

به تفصیل بیان خواهد شد. این تقسیم‌بندی را اولین بار رولان بارت منتقد و نشانه‌شناس فرانسوی (۱۹۱۵-۱۹۸۰) مطرح کرد. در باور وی، متن نوشتنی [خواننده‌محور]، خواننده را در برساختن معانی مشارکت می‌دهد و او را از جایگاه مصرف‌کننده‌ای منفعل به تولیدکننده‌ای خلاق ارتقا می‌دهد و متن خواندنی [مؤلف‌محور] را به دلیل جزم‌اندیشی نویسنده و عدم مشارکت خواننده ضدارزش می‌داند (بارت، ۱۳۹۹: ۱۴-۱۵).

در این جستار، سه متن که تقریباً در قالب و نوع زندگی‌نامه‌نویسی (زندگی‌نامه داستانی و رمان زندگی‌نامه‌ای) بررسی می‌شوند، *پله‌پله تا ملاقات خدا*، زندگی‌نامه داستانی مولاناست که عبدالحسین زرین‌کوب عین حوادث و رویدادهای زندگی وی را با زبانی ساده و روان و بدون دخل و تصرف و فارغ از عناصر و روش‌های رمان‌نویسی امروز نقل کرده است. داستان زندگی مولانا را او به شیوه سوم‌شخص مفرد و با خط سیری مستقیم بی‌کم‌وکاست روایت می‌کند؛ ولی دو متن دیگر *عارف جان‌سوخته* و *ملت عشق* در قالب رمان زندگی‌نامه‌ای با دخل و تصرف نویسندگان روایت می‌شود. فرض بر این است که این دو رمان اقتباسی از *پله‌پله تا ملاقات خدا* است که ضرورتی به نقد و بررسی آن کتاب به‌عنوان مرجع، در این پژوهش احساس نمی‌شود و جایگاه شامخ زرین‌کوب در عرصه پژوهش فراتر از این است. از این رو نگارنده در این نوشتار بیشتر به تحلیل دو رمان دیگر که اقتباس شده از کتاب زرین‌کوب هستند، پرداخته است.

۳. بحث اصلی

محور اصلی هر دو رمان تبیین رابطه شمس و مولانا در مدت کوتاه، ولی بسیار تأثیرگذار و نقش‌آفرین است. نهال تجدد و ایف شافاک قالب رمان را برای طرح زندگی‌نامه مولانا با دو شیوه متفاوت برگزیده‌اند. از آنجاکه به لحاظ قدمت زمانی کتاب *پله‌پله تا ملاقات خدا* به‌عنوان مبدأ نگارش دو کتاب دیگر حائز اهمیت است، ابتدا نگاهی به این اثر زرین‌کوب شده است. منزه بودن عشق مولانا و شمس از هر نوع شائبه، موضوع مورد جست‌وجوی نگارنده این پژوهش، در این کتاب است.

۳-۱. پله پله تا ملاقات خدا

مولانا شاعر و عارفی سُکری مذهب است که طبیعتاً عشق در نظام اندیشگانی او جایگاه بسیار مقدسی دارد و همچنین در زندگی او شخصیت‌های برجسته‌ای، عشق را در مفهوم روحانی و ملکوتی در او برانگیخته‌اند. وی در مثنوی انواع عشق مجازی و حقیقی را طرح کرده و در نهایت مخاطبان را به سمت عشق ماندگار حضرت حق سوق می‌دهد:

عشق آن زنده گزین کو باقی است کز شراب جان‌فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۱۹-۲۲۰)

و در مورد عشق‌های نازل مجازی سروده است:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
(همان: ۲۰۵)

اگرچه منکر این نوع عشق‌ها نیز نیست و به‌طور کلی عشق در هر مرتبه‌ای، نازل یا متعالی و روحانی، در باور او رهنمون آدمی به الوهیت و درگاه عشق ازلی است:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(همان: ۱۱۱)

وجود شخصیت‌های تأثیرگذار همچون شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی در زندگی مولانا و ارادت و علاقه آن‌ها به مولانا نشانه دوطرفه بودن عشق در نگرش عارفانه اوست. «او معتقد است که عشق میان عاشق و معشوق جریانی دوسویه دارد و به قول افلاطون عشق طالب جمال است، ولی جمال نیز طالب عشق است» (زمانی، ۱۳۷۹، دفتر اول: ۵۵۰)

دلبران را دل اسیر بیدلان جمله معشوقان شکار عاشقان
(همان)

تأثیرگذاری و تأثیرپذیری میان مولانا و شمس تبریزی دوطرفه و متقابل بوده، ولی ظاهراً بیشترین تأثیر را مولانا از شمس پذیرفته است. زرین‌کوب در مورد اینکه شمس

نیز تحت تأثیر جاذبه شخصیتی مولانا قرار گرفته است، می نویسد: «مولانا از این سؤال [صرف عالم معنا، محمد(ص) برتر بود یا بایزید بسطامی؟] مست شد و شمس هم چنان که خود او بعدها نقل می کرد، از مستی مولانا ذوق مستی یافت. سؤال و جوابی ساده میان آن ها ردوبدل شده بود، اما تأثیری شگرف در آن ها به وجود آمده بود (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۰۶). زرین کوب در جای دیگر از عدم نفوذ شیخ اوحالدین کرمانی و محیی الدین ابن عربی در شمس تبریزی می نویسد که در حق آن ها ارادتی نیافت از محیی الدین ابن عربی در قونیه به عنوان شیخ محمد یاد می کرد و تصریح داشت که اگر فایده ای هم از صحبت او عایدش شد، به اندازه فایده ای که از صحبت مولانا یافت، نبود (همان: ۱۵۱). عبارت آخر نشان می دهد که شمس نیز در مصاحب با مولانا به لحاظ معرفتی و عرفانی بهره مند و مستفیض شده بود؛ درحالی که در پژوهش ها عمدتاً تأثیر شمس در مولانا برجسته شده است. قطعاً اثر سترگ دیوان شمس که پس از غیبت های وی از زبان و اندیشه مولانا پدید می آید، سبب شده که این موضوع بیشتر مطرح شود و کمتر به تأثیر مولانا در شمس اشاره گردد.

در واقع انتقاد شمس از شیخ اوحالدین کرمانی و ابن عربی و علاقه او به مولانا نشانه وجود سنخیت روحی و نوعی امتزاج شخصیتی میان این دو نفر بوده است. شمس تبریزی حتی با وجود علاقه به پدر خود علی بن ملکداد تبریزی که مردی پارسا و نیکمرد بوده است، در همان سال های آغازین زندگانی خود به دلیل عدم سنخیت روحی از وی فاصله می گیرد و آوارگی و سیر در آفاق و انفس را در جست و جوی حقیقت، بر ماندن در خانه پدری ترجیح می دهد. «خود او حال خویش را با این پدر تشبیه به حال جوجه بط می کرد که مرغ خانگی او را از بیضه بیرون آورده باشد و چون بچه بط از بیضه خویش برآید، لاجرم به دریا می رود و ماکیان که پرورنده اوست در خشکی فرومی ماند و به دریا راه ندارد» (همان: ۱۴۹).

ولی مولانا تنها کسی است که وی با او به وحدت و سنخیت روحی می رسد. «شمس در قصه آن خطاط، این خط سوم را برای مولانا خط سیری از سلوک روحانی خویش

کرده بود. این خطاط چنان که در مقامات اوست، سه گونه خط می نوشت: «یکی چنان بود که خودش می خواند و غیر هم می توانست خواند. این رمزی از حال زاهد صوفی بود که هم غیر او را از ظاهر حالش می شناخت، هم خود او می دانست سیرت و احوالش چیست؟ خط دوم آن بود که غیر نمی خواند، اما خود او می خواند و این رمز حال عارف متوحد بود که غیر به سرّ حالش راه نمی برد، اما خود او از سرّ حال خویش خبر داشت. خط سوم آن بود که نه غیر آن را می خواند نه خود او و این رمزی از حال ولی مستور بود. غیر او را بدان سبب که جمال حال وی در نقاب غیرت پنهان بود، نمی شناخت و خود او بدان سبب که از خودی آن طرف افتاده بود، از حال "خود" خبر نداشت» (همان: ۱۵۷).

مولانا برخلاف تصورات افراد سطحی نگر و ناآشنا با عالم عرفان، در شخص شمس متوقف نشده بود که عشق او را به شمس از نوع مجازی بتوان تلقی کرد. او پله های کمال و ارتقای معنوی و مقامات تبّتل خود را به واسطه افراد متفاوتی چون پدرش سلطان بهاءالدین، استادش سید برهان الدین ترمذی، شمس تبریزی تا ملاقات خدا طی می کند. همان گونه که در مثنوی سرود:

از مقاماتِ تبّتل تا فنا پله پله تا ملاقات خدا

(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۲۳۸)

مولانا از صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی هم که از مریدان وی بوده اند، تأثیر می پذیرد؛^۴ از این رو با تلفیق عالم قال و حال موفق به کشف عالم جدیدی در معرفت می شود که در زندگی او سابقه نداشته است. وی با مشاهده جلوه هایی از حق در هر کدام از این افراد مجذوب آنها شده، مقامات تبّتل تا فنا را طی می کند و از هر نوع تعینات مادی و تصورات دنیاگرایانه به کلی دور می شود. چگونه امکان دارد چنین کسی با تمرکز در شخصیت شمس تبریزی یک نوع تعلق خاطر دنیوی و دست و پاگیر برای خود ایجاد کند. او یک رودخانه جاری است و این جلوه ها به حرکت پرشتاب این رودخانه مدد می رسانند. عده ای ظرفیت درک اتحاد معنوی دو نفر را که در عالم ماورا ریشه دارد، باور

ندارند و در تفسیر این رابطه عاشقانه در حیطه محدود عالم مجازی پافشاری می‌کنند. از جمله نویسندۀ کتاب *ملت عشق* که با وجود طرح آموزه‌هایی از تفکر عرفانی، با انتخاب نادرست داستانی به موازات رابطه شمس و مولانا، حقیقت و ماهیت عشق حقیقی را تحریف می‌کند. در بخش‌های دیگر این نوشتار به این موضوع پرداخته شده است. زرین کوب در مورد بی‌توجهی شمس به کوتاه‌نگران عرصه عشق و انتقاد از جمال‌پرستان می‌نویسد: «در بغداد یک‌چند به صحبت شیخ‌الشیوخ عصر، اوحدالدین کرمانی پیوسته بود، لیکن احوال او را در آنچه به نظربازی و جمال‌پرستی مربوط می‌شد، درخور نقد و اعتراض دیده بود و صحبت او را ترک کرده بود» (همان: ۱۱۹). گولپینارلی نیز قضاوت نادرست بعضی کج‌اندیشان را درخصوص عشق مجازی میان مولانا و شمس مورد انتقاد قرار می‌دهد و به‌جز شمس، صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی را که مورد علاقه مولانا بودند، افرادی عارف، زاهد و به دور از هر نوع پلیدی می‌داند (ر.ک: گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۳۴۴). بعضی رفتارهای شمس برای شکستن غرور زاهدانه مولانا و تسریع حرکت صعودی وی در طریق کمال بوده است و نه به‌دلیل انحرافات اخلاقی. مثلاً اگر شمس از مولانا درخواست‌های خلاف شریعت و عرف و هنجارهای اجتماعی داشته، صرفاً هدف وی امتحان مولانا و تربیت معنوی او بوده است: «اگر در این ایام از وی زنی خوب‌روی خواست، اگر پسری شاهد طلب می‌کرد و اگر از او می‌خواست تا به محله جهودان رود و برای خاطر او سبوی شراب بر گردن گیرد و به این خلوت بی‌مدعی بیاورد، مولانا در آن حال تسلیم و ارادت قبول این تقاضاها دشوار نمی‌یافت. می‌دانست که درخواست او برای آن بود تا غرور زاهدانه وی را خرد کند، او را از بند نام و ناموس خودخواهانه‌ای که چیزی جز اسارت در بند ردّ و قبول خلق نبود، بیرون آرد...» (همان: ۱۲۰). ازسوی دیگر، مولانا تنها کسی نبود که مجذوب شخصیت شمس تبریزی شده بود. پسر ارشد او سلطان‌ولد و حسام‌الدین چلبی نیز شیفته او بودند و در غیبت او چون مولانا اندوهناک و محزون شدند؛ چنان‌که زرین کوب می‌گوید: «سلطان‌ولد پسر ارشد وی در اندوه و پریشانی فقدان ناگهانی شمس با او همدردی نشان

می‌داد. او نیز مثل پدر شیفته شمس بود و مثل پدر او را سلطان، معشوق خداوند خویش می‌شناخت... در بین مریدان نیز صلاح‌الدین قونوی و حسام‌الدین چلبی از معدود کسانی بودند که در این محنت با مولانا شریک بودند و غیبت ناگهانی شمس را با تأثر و وحشت تلقی کرده بودند» (همان: ۱۲۹).

فراگیری عشق در تمام ذرات عالم برخاسته از یک اندیشه خالص و عمیق عرفانی است که در دو اثر گران‌قدر او تجلی کرده است؛ از جمله در مثنوی از یک سو به بیان تفاوت عاشقان حقیقی و مجازی می‌پردازد:

عاشقانِ کل، نه این عشاقِ جزو ماند از گل آنکه شد مشتاقِ جزو
چون که جزوی، عاشق جزوی شود زود معشوقش به کلِ خود رود
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۸۰۱-۲۸۰۲)

و از سوی دیگر، عاشق حقیقی که از من فردی و جزئی خود گذشته، به تمام عالم که تجلی معشوق ازلی است، عشق می‌ورزد. عشقی - خالص، پایدار و متفک از تعینات مادی و هواهای نفسانی:

عاشق کل است و خود، گل است او عاشق خویش است و عشق خویش جو
(همان: ۱۵۷۴)

و در واقع به خود مجرد و روحانی عشق می‌ورزد، زیرا به مقام درک وحدت عاشق و معشوق نائل آمده است. افزون بر این‌ها یکی دیگر از دلایلی که رابطه معنوی و عارفانه مولانا با شمس را منزه از شوائب مادی و دور از نظرگاه‌های نادرست کوتاه‌نگران می‌کند، علاقه شمس به کیمیاخاتون دخترخوانده کراخاتون، همسر دوم مولاناست که با وساطت مولانا منجر به ازدواج با او می‌شود. زرین‌کوب در بیان دلیل تمایل شمس به این وصلت می‌نویسد: «کیمیاخاتون برای شمس که همه عمر مجرد زیسته بود و اشتغال دائم به سیروسلوک و سفر او را از فکر تأهل دور نگه داشته بود، یک رؤیای زنده یا یک تجربه روحانی در سلوک کمال به نظر می‌رسید. تجسم تجربه‌ای بود که جسم را هم در کنار

روح ارضا می‌کرد و فکر ازدواج با او در وی تا حدی نیز متابعت از سیره پیامبر بود و لاجرم مانع از سیر در مراتب کمال روحانی به نظر نمی‌آمد» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۳۶). ولی از آنجاکه شمس نیز کاملاً معصوم و خالی از اشتباه نیست، قدر این همسر بسیار جوان‌تر از خود را نمی‌داند و پس از یک مشاجره میان او و کیمیاخاتون به دلیل رفتن به یک مجلس مهمانی - که شمس حضور او را در آن مجلس خوش نمی‌داشت - کیمیاخاتون بیمار می‌شود و طبابت طبیبان نیز به جایی نمی‌رسد و او جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. این روایت کتاب رمان عارف جان سوخته درخصوص علت مرگ کیمیاخاتون است (تجدد، ۱۴۰۱: ۲۱۳). ولی ظاهراً در روایت زرین کوب، کیمیاخاتون به دلیل تفاوت سنی زیاد با شمس دائماً مشاجره داشته است و سرانجام بی‌توجهی شمس به کیمیاخاتون سبب بیماری و درنهایت مرگ وی می‌شود (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۳۹).

بعد از این ماجرا شمس به شدت محزون و آشفته می‌گردد و تصمیم می‌گیرد تا فقدان محبوب خود را با کوچ کردن و غیبت دائمی جبران کند. زرین کوب در تغییر یافتن جای طبیب [شمس] و بیمار [مولانا] می‌نویسد: «آن روز مولانا بیماری بود که در وجود وی به یک طبیب الهی برمی‌خورد؛ اما امروز این طبیب الهی خود به بیماری تعلق دچار گشته بود و نیاز به طبیب داشت» (همان: ۱۳۹).

۳-۲. عارف جان سوخته

نویسنده این رمان، نهال تجدد، از علاقه‌مندان به مولانا و افکار و سروده‌های اوست. وی این رمان را با نگرش کاملاً واقع‌گرایانه بر مبنای منابع موثق نوشته است و حتی در پایان کتاب نیز به این موضوع اشاره می‌کند که برای همه عبارات خود در این کتاب، سندی قابل قبول دارد؛ هرچند که قصد وی از نوشتن این رمان، تألیف کتابی عالمانه درباره زندگی مولانا نبوده است: «... این زندگی‌نامه، نوشته‌ای عالمانه نیست. اگر می‌خواستم چنین باشد، همه اسامی و عناوین مولانا را به‌طور کامل ذکر می‌کردم و به همه آثارش، فیه ما فیه، مجالس سبعه و... اشاره می‌کردم» (تجدد، ۱۴۰۱: ۳۹۵). سپس می‌نویسد: «در کتاب عارف جان سوخته، همه گفت‌وگوهایی که میان قهرمانان داستان ردوبدل می‌شود،

واقعاً از دهان خود آنان بیرون آمده است. هیچ‌یک ساخته و پرداخته من نیست. من تنها به خلق موقعیت‌ها بسنده کرده‌ام. اگر لازم باشد می‌توانم خواننده را به نسخه‌ای از این کتاب ارجاع دهم که همه مراجع را به‌طور کامل در حواشی آن آورده‌ام» (همان: ۳۹۵). در واقع تجدد ضمن امانتداری در بیان مطالب واقعی زندگی مولانا، با قلم زیبا و ادبی خود در بسیاری از بخش‌های رمان با خلاقیت، برداشت خیال‌پردازانه و ادبی خود را به خواننده منتقل می‌کند.

تأکید بر رابطه روحی و معنوی میان مولانا و افراد تأثیرگذار در شخصیت و زندگی او مثل شمس، صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی، فارغ از هر نوع شائبه انحراف فکری یا ارتباطات نامعقول و خلاف عرف و شرع، از جمله محاسن این کتاب است. مثلاً در رابطه مولانا با صلاح‌الدین زرکوب پس از شمس تبریزی می‌نویسد: «مولانا از فرزندان و یاران خود می‌خواهد که به دنبال صلاح‌الدین بروند و پسر بزرگ او سلطان‌ولد می‌پرسد: "صلاح‌الدین را دوست داری چون در پرتو وجود تو زندگی می‌کند؟" و مولانا پاسخ می‌دهد: "برای کشتی که بین ما هست، برای مناسبتی که بین ما هست دوستش دارم. کهربا کاه را به سبب رابطه‌ای که آن دو را به هم می‌پیوندد، به سوی خود می‌کشد..."» (همان: ۲۷۵-۲۷۶).

گفتنی است که این ارتباط کاملاً روحانی و فراتر از ارتباطات مادی و مبتنی بر سنخیت روحی است که مولانا در مثنوی بارها به آن اشاره کرده است. صلاح‌الدین زرکوب متأهل و پدر دو دختر بود و بهتر از شمس تبریزی، الزامات زندگی زناشویی را درک می‌کرد و او و مولانا به‌رغم پیوندی که باهم داشتند، بایست لطف خاصشان همچنان شامل حال خانواده‌شان باشد (همان: ۲۷۶).

در واقع شمس زندگی مولانا را تا حدودی نامتعادل کرده بود و صلاح‌الدین با وجودی که دربردارنده همان حقیقت در درون خود و به نوعی یادآور شمس برای مولانا بود، برخلاف شمس تعادل را به زندگی مولانا برمی‌گرداند. ضمن اینکه مولانا در مثنوی سنخیت روحی میان افراد را مورد تأکید قرار می‌دهد که عامل ارتباط آن‌هاست و ارزش

سنخیت روحی به مراتب از ارتباطات دیگر بیشتر است. در کتاب عارف جان سوخته، به نمونه‌های زیادی از تأثیر باطنی شمس و یا مولانا در مریدان خود اشاره می‌شود که منجر به تحول و دگرگونی در شخصیت آن‌ها شده است. مثلاً هم‌صحبتی مولانا با طاووس زن بدنام و چنگ‌نواز که سبب دگردیی در شخصیت او و ظهور زیبایی جدیدی در چهره‌اش می‌گردد تا حدی که خزان‌دار سلطان - که فردی متعصب و جزم‌اندیش بود - حاضر به ازدواج با او می‌شود. در کتاب ملت عشق، زاهر با تأثیر باطنی در الّا، وی را مجذوب خود می‌کند، ولی در برابر تمایل او برای ازدواج مقاومت و مخالفت می‌کند و به این امر سخیف با توجه به اینکه الّا صاحب همسر و سه فرزند است، تن در نمی‌دهد. مولانا تحت تأثیر نفوذ باطنی شمس، مدتی طولانی از خانواده خود فاصله می‌گیرد و به هم‌صحبتی با شمس تبریزی مشغول می‌شود تا آن انقلاب روحی در او ظهور می‌کند؛ چنان‌که خود خطاب به شمس می‌گوید:

ما چو چنگیم سر تسلیم و ارادت در پیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
(سعدی، ۱۳۷۳: غزل ۳۹۷)

البته نویسنده کتاب ملت عشق به اشتباه، این بیت سعدی را به مولانا نسبت داده است. در کتاب عارف جان سوخته نشانه‌هایی از اهمیت دادن به سنخیت روحی از سوی صلاح‌الدین و حسام‌الدین علاوه بر مولانا دیده می‌شود. صلاح‌الدین می‌گوید: «من آینه‌ای هستم که مولانا چهره خود را در آن می‌بیند که عاشق جمال خویش است، مگر می‌تواند خود را انتخاب نکند؟ میان ما دوگانگی نیست؛ چون ما یکی هستیم» (همان: ۲۹۱). همچنین از زبان حسام‌الدین می‌نویسد: «از دهان صلاح‌الدین جملاتی را می‌شنیدم که پیش از آن مولانا درباره شمس ادا کرده بود. عشق، عاشق و معشوق در برابر چشم درهم می‌آمیختند و در گردبادی از واژه‌ها یکی می‌شدند» (همان: ۲۹۱). هنگامی که مولانا اولین بار در مسیر خود با شمس مواجه می‌شود، شمس اسب وی را از رفتن باز می‌دارد و می‌پرسد: «کدام یک بزرگ‌ترند؟ بایزید یا پیغمبر؟» مولانا در ذهن خود جملات بایزید بسطامی را در تذکرة الاولیای عطار مرور می‌کند: «سی سال خدای را می‌طلبیدم، چون

نگریستم او طالب بود و من مطلوب. مولانا مدام این جمله بایزید را پیش خود تکرار می کرد... از بایزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست، سپس نگه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم. مدت سی سال خدا را همچون آینه‌ای برابر خود داشتم. اکنون من آینه خویشم» (همان: ۴۵).

برجسته کردن ارزش معنوی تجربیات روحانی و عرفانی و تنزل دادن به لذت‌های روزمره دنیوی در کل رمان عارف جان سوخته به تأسی از کتاب پله پله تا ملاقات خدا، دیده می شود. همه شخصیت‌های محوری رمان مثل مولانا، شمس، صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی بدین سبب بسیار قوی هستند. همه این افراد، متأهل و برای زندگی اندرونی ارزش و اهمیت قائل‌اند، ولی غالباً غوطه‌ور شدن در دنیای زیبای تجربیات روحانی و عرفانی را بر حشرونشر با خانواده ترجیح می‌دهند و گاهی این خصلت سبب رنجش خاطر کراختون، همسر مولانا، کیمیاخاتون همسر شمس تبریزی و همسر حسام‌الدین چلبی می‌شود. هرچند که گاه این بی‌توجهی را جبران کرده‌اند، این به مفهوم گرایش و کشش به هم‌جنس بر مبنای تفکر انحرافی غرب نیست. برای نمونه حسام‌الدین چلبی پس از مرگ همسرش به دلیل بی‌اعتنایی و کم‌توجهی به او در زمان حیات، گرفتار عذاب وجدان می‌شود و با وجودی که هم‌نشینی با مولانا، او را در فضای غیرقابل وصف قرار داده است، تأسف خود را پس از از دست دادن همسر چنین توصیف می‌کند: «از همسرم به‌ندرت سخن گفته‌ام. تا وقتی که زنده بود، توجهی به حضورش نداشتم، اما وقتی که مُرد، غیبتش برایم تحمل‌ناپذیر شد. با او ازدواج کرده و سپس به او بی‌اعتنا شده بودم. در طول دوران زناشویی‌مان، بیشتر وقت خود را در مصاحبت مولانا می‌گذراندم چون می‌دانستم که برخوردار بودن از این موهبت بزرگ، یعنی دم زدن در حال‌وهوای کسی که حتی فرشتگان به او رشک می‌برند، عظمتی به هستی‌ام می‌بخشید که در چارچوب زندگی زناشویی به دست نمی‌آمد. مرگ همسرم روند ملال‌آور زندگی عادی مشترکمان را برهم زد. آنگاه پی بردم که دوستش می‌داشتم، اما دیگر بسیار دیر بود» (همان: ۳۵۳). این ویژگی در همه مردان اصلی این رمان مثل

مولانا، شمس، حسام‌الدین و سلطان‌ولد مشهود است. فاطمه همسر سلطان‌ولد خود را در مطالعه غرق می‌کند و برای اینکه توجه سلطان‌ولد را به خود جلب کند، پیوسته موقعیت‌هایی برای درگیری و کشمکش با او به وجود می‌آورد. کراخاتون هم در آغاز آشنایی مولانا با شمس از بی‌توجهی وی گلایه‌مند است، ولی با گذشت روزگار متوجه می‌شود که شأن جلال‌الدین محمد رومی فراتر از آن است که به مسائل مربوط به زناشویی و خیانت و موضوعاتی از این دست بپردازد. مردی که او، کراخاتون، بی‌توجهی‌اش را سزاوار سرزنش می‌داند، با خود خدا در گفت‌وگوست (همان: ۳۵۴).

ازسوی دیگر، در این کتاب پیوسته پیوند میان شریعت، طریقت و حقیقت از زبان حسام‌الدین کاتب مثنوی بیان شده است: «برای درک ابعاد گوناگون اسلام باید دایره‌ای را در نظر گرفت که محیط آن شریعت، شعاعش طریقت و مرکزش حقیقت است» (همان: ۳۸۰).

«ما صوفیان طریقت را برگزیده و این راه مبتنی بر آن است که تنها یک قدم بیرون از وجود خود برداریم تا به خدا برسیم و این امر عبارت است از سلوک، عبور و زیارت» (همان: ۳۸-۳۹).

برای تبیین باز بودن سماع، خلسه و موسیقی برای علما و حکمایی که روزی در محفل سماع او گفته بودند «چرا چنین عالم بزرگی، چنین پادشاهی، چنین شیخی می‌رقصد و سماع می‌کند و آنچه را مذهب منع کرده است، ولی برای خود مجاز می‌داند؟» خطاب به حاکم می‌گوید: «حضرت شیخ در مذهب ما نکته‌ای هست که یقین داریم از آن باخبری و آن این است که خوردن مردار و چیزهای حرام برای مرد گرسنه، تشنه و در حال موت مجاز شمرده شده است. این کار که مذهب مشروعش دانسته است و علما بر آن صحه گذاشته‌اند، دوام زندگی بشر را ممکن می‌سازد. برای بعضی از مردان خدا هم موقعیت‌هایی مثل گرسنگی و تشنگی وجود دارد که علاجش تنها سماع، خلسه و موسیقی است» (همان: ۸۴).

۳-۲-۱. نشانه‌های رئالیسم جادویی در رمان عارف جان سوخته

یکی از شگفتی‌های این رمان قابل شهود بودن تجربیات عرفانی شمس برای دیگران است؛ درحالی‌که این تجربیات غالباً منحصر به فرد و شخصی هستند. البته توضیح رئالیسم جادویی به دلیل کثرت شرح آن در مقالات متعدد پژوهشی، بی‌نیاز از توضیح در این نوشتار است. باورمند کردن مخاطب به رویدادهایی که خلاف عقل و منطق به نظر می‌رسند، شاید تعریفی موجز از این نظریه باشد.) مثلاً دیدن شمس و کیمیاخاتون در حجره که توسط حسام‌الدین که در عالم واقع، این معیت اتفاق نیفتاده است و صرفاً در آن لحظه کیمیاخاتون تجلی‌ای از حق برای شمس بوده که دیگری هم از زاویه در، موفق به مشاهده این تجلی شده است. حسام‌الدین به شمس می‌گوید که حضور کیمیاخاتون را احساس کرده ولی به محض ورود به اتاق او ناپدید شده است و از او درباره پدیدار و ناپدید شدن اسرارآمیز کیمیاخاتون می‌پرسد و شمس در جواب می‌گوید: «خداوند متعال مرا به اندازه‌ای دوست می‌دارد که همیشه به صورتی که می‌خواهم بر من ظاهر می‌شود. چند لحظه پیش به شکل کیمیاخاتون در برابرم نمایان شده است» (همان: ۲۱۰). یا فاطمه دختر صلاح‌الدین زرکوب در شب ازدواجش با سلطان‌ولد پسر مولانا، حوریان بهشتی را مشاهده می‌کند که نقاره می‌زنند و عروسی او را به یکدیگر شادباش می‌گویند؛ همان‌گونه که مولانا نیز در آن شب فرشتگان مقرب را می‌بیند که در بهشت به رقص درآمده‌اند (همان: ۲۹۸).

بدون شک برای مولانا چنین مشاهداتی از جنس مکاشفات عرفانی است که به شایستگی درخور دیدن آن‌ها بوده است، ولی برای افراد پایین‌تر از وی مثل حسام‌الدین یا فاطمه دختر صلاح‌الدین، چنین مشاهداتی در رمان، نگارنده را مجاب می‌کند تا نام «رئالیسم جادویی» را بر آن‌ها بنهد. نمونه دیگر در خلوت چهل‌روزه مولانا و شمس در حجره است که کراخاتون همسر مولانا را برمی‌انگیزد تا از شکاف در، درون حجره را مشاهده کند و بعد چنین نقل کند: «ظهر که شد، شوهرم از شمس و شش مرد دیگر آنجا بودند و ناپدید شدند، خواست که نماز را به امامت او [شمس] بگذارند؛ اما شمس نپذیرفت و گفت کس دیگری جز خداوندگار نباید به این کار پردازد. شوهرم از او

اطاعت کرد... آن‌ها تنها نبودند. شش مرد دور برشان بودند که در پایان نماز این دسته گل را پیش پای مولانا گذاشتند و ناپدید شدند» (همان: ۵۸-۵۹).

حسام‌الدین می‌گوید: «نمی‌دانستم چه بگویم، نمی‌دانستم در این باره چگونه فکر کنم. شش مرد دیگر؟ از کجا آمده بودند؟ کراخاتون نمی‌خواست با توصیف این خلوت که در واقع خود او هم چیزی از آن نمی‌دانست، فرییم دهد؟» (همان: ۵۹). این جمله آخر حسام‌الدین حاکی از این است که کراخاتون واقعاً به آنچه دیده و گفته ایمان و باور داشته و قصد فریب حسام‌الدین را نداشته است. «بعد تمام گل‌فروشی‌ها و عطاری‌ها، گلبرگ‌های آن گل‌ها را می‌برد و هیچ‌کدام نمی‌شناسند. تنها یک نفر هندی به او می‌گوید که این گل‌ها مربوط به سراندیب - جزیره سیلان - هندوستان است و مولانا نیز به کراخاتون می‌گوید که اقطاب هندوستان این گل‌ها را برای رهایی کراخاتون از تشویش و پریشانی آورده‌اند (همان: ۶۰). عجیب‌تر این است که گلبرگ‌ها همیشه تازه بودند: «کراخاتون تا آخر عمر این گل‌های شگفت‌انگیز را حفظ کرد. گل‌ها هرگز نه پژمرده شدند و نه تغییر رنگ دادند» (همان: ۶۰).

نمونه دیگر گم شدن ساز مخصوص موسیقی حاکم قونیه و یافتن او در اتاق خانه مولانا است که هیچ‌کس نمی‌داند چگونه این امر اتفاق می‌افتد؟ ساز را بنا به روایت حسام‌الدین به خانه حاکم برده، پس می‌دهند؛ ولی از کوری می‌شنوند که شب گذشته شمس تبریزی این ساز را از قصر حاکم به زیر بغل گرفته بیرون می‌برد. از او می‌پرسند: «تو او را دیدی؟ ... بله. - اما تو که کوری! - من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید و من با چشم دلم می‌بینم. و حتی ادامه می‌دهد که در گذشته نیز دیده که شمس وارد دربار سلاطین شده، سازهایشان را برمی‌دارد و خارج می‌شود و هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد که او را از این کار بازدارد. آن مرد دیده بود. این را مدام تکرار می‌کرد. شمس را دیده بود و با وجود این نابینا بود» (همان، ۷۲-۷۱).

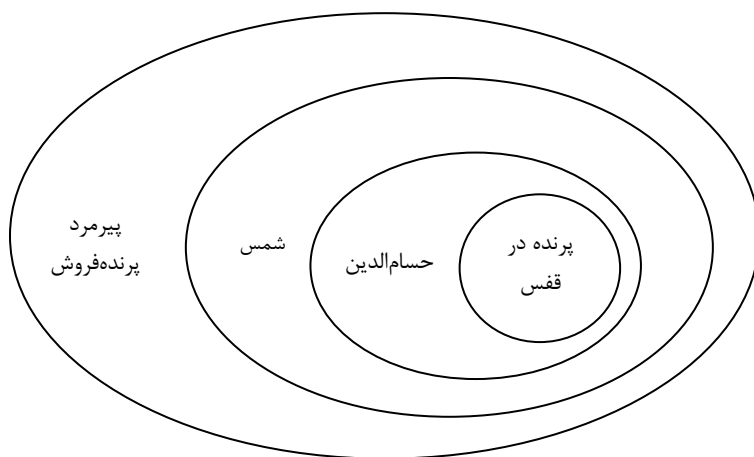
۳-۲-۲. زاویه دید چندروایتی

از شیوه‌های مدرن داستان‌نویسی جدید است که نویسنده زاویه دید خود را از

سوم شخص مفرد (برای مولانا) و اول شخص مفرد برای (خود) استفاده کرده است. وی بر مبنای روایت همسان، گاه در متن حضور دارد و گاه با عدم حضور خود، زاویهٔ کانونی روایت را تغییر می‌دهد. راوی رمان حسام‌الدین است، ولی تا مدتی خود را معرفی نمی‌کند. مثلاً در صفحهٔ ۲۹ پس از شرح جلسهٔ درس مولانا و تسلط او بر مطالبی که تدریس می‌کند، یکدفعه زاویهٔ روایت را تغییر می‌دهد و با زاویه‌دید اول شخص مفرد به شرح زندگی خود می‌پردازد: «اکنون که این حکایت را می‌نویسم، خاطره‌ها مرا به دوست یونانی‌ام ثریانوس، همان کسی که به معنی واقعی کلمه دستم را گرفت و به حلقهٔ بستهٔ اصحاب مولانا رهنمون شد، پیوند می‌دهد. ما هر دو هم‌سن بودیم، حدوداً بیست‌ساله، به ورزش و پرورش اندام می‌پرداختیم و با وجد و شعف شاهد اعمال و رفتاری بودیم که این جماعت که رقص در نظرشان شکل متعالی دعا را به خود گرفت، پایه‌گذار آن بودند. امروز باآنکه پیرم و عاجز از سرما، هنوز هم گهگاه در پیش چشمم جان می‌گیرد. او در همان زمان که طرز به‌کارگیری گرز و کوپال را به من آموخت، مرا با مبانی تصوف نیز آشنا می‌کرد» (همان: ۲۹). راوی در این بخش کمی خود را نشان می‌دهد؛ ولی چند صفحه بعد (ص ۳۶)، بعد از معرفی فرزندان مولانا، کراخاتون همسر مولانا و صلاح‌الدین زرکوب، به‌صراحت خود را معرفی می‌کند: «و اما من اکنون وقت آن رسیده که نامم را بگویم. نامم حسام‌الدین است. در خانواده‌ای سرشناس به دنیا آمده‌ام...» (همان: ۳۶). «بعدها کاتب اثر عظیم مولانا، مثنوی معنوی شدم» (همان: ۳۸).

این تغییر زاویه‌دید و چندروایتی، منجر به حضور شگفت‌انگیز حسام‌الدین چلبی حتی در دنیای درونی شخصیت‌های دیگر و شنیدن صداهای آن‌ها می‌شود. مثلاً در گفت‌وگوی درونی که میان پیرمرد پرنده‌فروش و یکی از پرنده‌های درون قفس اتفاق می‌افتد، حسام‌الدین کاملاً این گفت‌وگوها را می‌شنود و نقل می‌کند: «گمان می‌کنی که ما در قفسیم؛ اما اشتباه می‌کنی. گوش کن: حشره‌های ریزی در پره‌های من زندانی‌اند و خودشان خبر ندارند. خود تو در یک قفس زندگی می‌کنی، خانه‌ات قفس است، کوچه‌ات و تمامی این شهر قفس است. ... اصلاً دنیا خودش قفس که روی شانه‌های

بیکرانگی به این سو و آن سو می رود...» (همان: ۱۸۷). شگفت‌انگیز این است که این عبارات از زبان پرنده‌ای در قفس گفته می‌شود که شمس با نفوذ به دنیای درونی او می‌شنود و حسام‌الدین نیز با نفوذ به دنیای درون شمس می‌شنود و شمس مطمئن نیست که پیرمرد پرنده‌فروش این سخنان را شنیده باشد. «پاسخ پیرمرد پرنده‌فروش تنها آهی بود از سر بی‌حوصلگی. شمس حتی مطمئن نبود که او این حرف‌ها را شنیده است» (همان: ۱۸۷).



حسام‌الدین مرموزانه در میان این گفت‌وگو سخنان پرنده را می‌شنود و اندیشه و گمان شمس و شنیدن سخنان پرنده از سوی او را نیز می‌شنود؛ ولی شمس از نفوذ حسام‌الدین در این شنیدن‌ها و شنیدن صدای پرنده توسط پیرمرد پرنده‌فروش مطمئن نیست. راوی هنرمندانه شیوه‌ای جدید از زاویه دید چندروایتی را خلق می‌کند و گاهی برای زاویه دید اول شخص که حسام‌الدین است، جریان سیال ذهن اتفاق می‌افتد و شیوه روایت بر همین مبنا با بازگشت‌های زمانی به مقطع‌ها و برش‌هایی از تاریخ تغییر می‌کند. مثلاً صفحه ۹۶ تا ۹۹ روایت رفتن مولانا به کاروان‌سرای مجلل خان ضیا و پذیرفتن دعوت طاووس زن رقاصه، خواننده و چنگ‌نواز به داخل اتاق خود، روایت ملاقات عطار با عارف ژنده‌پوش و اراده مرگ طبیعی خود از سوی آن عارف، روایت کشتن یانگ گوییفی محبوبه پادشاه چین به رغم علاقه زیاد پادشاه به او، ... روایت‌های پراکنده‌ای

است که خاستگاه آن‌ها، خاطرات ذهنی حسام‌الدین است و به‌شیوه جریان سیال ذهن بیان می‌گردند و دوباره خود را در رفتار رئیس کاروان‌سرا می‌بیند که بی‌اختیار توپ پارچه‌ای بریشمی را به دست گرفته و آن را با یاد معشوقه کشته‌شده پادشاه چین در آن سال‌های دور، بر گلایش می‌لغزاند: «چه یادبودهای اسرارآمیز هستند این پارچه‌ها» (همان: ۹۶-۹۹). طاووس همان زن بدنام، جلف و چنگ‌نواز، بر اثر مصاحبت با مولانا با یک تحول روحی مواجه می‌شود و زیبایی جدیدی در چهره او دیده می‌شود تا حدی که خزان‌دار متعصب و جزم‌اندیش سلطان از او خواستگاری می‌کند و حاضر می‌شود با او ازدواج کند.

راوی گاهی پس از روایت یک مطلب، نظر شخصی خود را نیز پس از آن بیان می‌کند و چند روایتی را به این شکل آشکار می‌نماید: «گوهرخاتون برایش پسر به دنیا آورد: نخستین سلطان‌ولد که مولانا می‌گفت بیشتر از هرکسی به او شباهت دارد. سلطان‌ولد سایه پدرش بود و او را در تصمیماتش، حتی تصمیمات نامربوط و نامعقولش همراهی می‌کرد. علاءالدین دومین پسر فرزند ناخلف، نیز "سایه" بود، اما سایه تاریکی، کینه و دشمنی و سرانجام موجب رفتن، "استتار" و حتی شاید قتل "معبود" پدرش شمس تبریزی شد» (همان: ۲۳).

سپس به طرح نظر شخصی خود راجع به تفاوت فطری دو پسر مولانا می‌پردازد: «به نظر من حضور هم‌زمان این دو پسر در پیرامون پدر، نموداری است از نبرد ابدی خیر و شر و نیز یادآور دو بال جبرئیل است. بال روشنایی - بال راست - که طبیعت کامل از آن نشئت می‌گیرد، سلطان‌ولد است و بال تاریکی - بال چپ - یا به عبارت دیگر روحی که با غوطه‌ور شدن در جهان سفلی به حسیض می‌افتد، در کالبد علاءالدین تجسم یافته است» (همان: ۲۳).

۳-۲-۳. کاستی‌های رمان عارف جان سوخته

یکی از کاستی‌ها و نقدهایی که به این رمان در مورد شخصیت شمس می‌توان وارد کرد، این است که نهال تجدد در یک روایت، شراب‌نوشی را به حسام‌الدین چلبی و شمس

تبریزی نسبت می‌دهد و معلوم نیست که بر مبنای وقایع تاریخی موثق این نسبت را روا می‌دارد یا صرفاً برساخته ذهن و خیال‌پردازی اوست: «شمس و حسام‌الدین به محلی می‌روند که براساس روایت او میزبان پس از آنکه از وظایف شغلی خود فارغ شد، با سه پیاله و کوزه‌ای پر از شراب عکبرا - که از عالی‌ترین تاکستان‌های همسایه جنوبی‌مان بود - به ما پیوست. بی‌هیچ احساس ندامتی به نوشیدن این شراب پرداختیم. ممنوعیت مذهبی این نوشابه مزاحم کارمان نبود...» (همان: ۱۷۹). مورد دیگر زمان نزدیک شدن جدایی شمس از مولانا، باز حسام‌الدین و شمس به باغی برای استراحت می‌روند و کباب گوساله و شراب سفارش می‌دهند و پس از تناول شراب شمس می‌گوید: «چنگی به دل نمی‌زند و مثل همیشه غذایش را با بی‌میلی خورد؛ ولی من با آنکه نوشابه را موافق طبعم یافته بودم، ولی ... با خود گفتم این شراب چندان تعریفی هم ندارد. کافی بود که شمس عقیده‌اش را درباره خوراک، نوشابه‌ای، شعری یا کتابی بگوید تا بی‌درنگ آن را به رغم مقاومت باطنی‌ام، بپذیرم» (همان: ۲۰۱).

داستان شراب‌نوشی شمس و انتقاد کوبنده مسلمانان درباره او، برگرفته از داستان «طعن زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را» در دفتر دوم مثنوی است که با این مطلع آغاز می‌شود:

آن یکی یک شیخ را تهمت نهاد کو بد است و نیست بر راه رشاد
 شراب خمر است و سالوس و خبیث مر میدان را کجا باشد مغیث
 (مولوی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۳۱۴-۳۳۱۵)

تا آنجا که شخصی از مریدان شیخ در پاسخ به وی می‌گوید:
 نیست دون‌القلتین و حوض خُرد کی تواند قطره‌ایش از کار بُرد
 (همان، ج ۲: ۳۳۲۰)

شمس در آن روایت به شخص منتقد می‌گوید: «حلال یا حرام بودن شراب بستگی به این دارد که چه کسی آن را می‌نوشد. اگر یک مشک شراب را به دریا بریزند، آب دریا تغییر نمی‌کند، کدر نمی‌شود. استفاده از این آب هم برای وضو گرفتن و هم برای

آشامیدن جایز است؛ اما یک حوض کوچک حتی از یک قطره شراب هم آلوده می شود» (همان: ۲۰۴).

آیا واقعاً شمس شراب می نوشیده است یا به شیوه ملامتیان تظاهر به شراب نوشی می کرده است؟ چون وی در پاسخ شخصی که می پرسد: «چه باید بکنیم تا مقررات شرع را زیر پا نگذاریم؟» می گوید: «اگر تابه حال از آنچه ممنوع است پرهیز می کردی، از این به بعد باید از آنچه جایز است دوری کنی. گناه هرکسی خاص خود اوست. گناه بعضی رندی و فسق است و گناه بعضی دیگر، غایب بودن از حضور خداوند. لباس فسق برای بعضی عاریتی است و برای بعضی دیگر، لباس صلاح عاریتی است» (همان: ۲۰۵). به خصوص این جملات پایانی او درخور تأمل است؛ ضمن اینکه سلسله مراتب افراد را در مواجهه با گناه تبیین می کند.

زیرا مصداق این عبارت که «لباس فسق برای بعضی عاریتی باشد»، خود شمس است که گاه به شیوه ملامتیان در ملأ عام تظاهر به فسق می کند تا نفس اماره خود را بشکند؛ ولی مصداق عبارت بعدی که «برای بعضی دیگر لباس صلاح عاریتی است»، افراد متظاهر به دین داری و شریعت مداری است که خیر و صلاح درون آن ها نهاده نشده و ایشان صرفاً پایبند شریعتی قشری و عاریتی هستند.

در مورد شخصیت سترگ مولانا کوچک ترین شکی نمی توان کرد که پایبند به شریعت اصیل اسلامی بوده و ضمن پرهیز از تظاهر به دین داری، کوچک ترین فسقی در زندگی خود به شیوه ملامتیان نداشته است و اگر دیدگاه تأویل گرای او در مثنوی را درک نکنیم، همچون بسیاری از کوتاه نظران وی را متهم به اندیشه های نادرست و یا رفتار خلاف شرع خواهیم کرد. از سوی دیگر، زرین کوب در کتاب *پله پله تا ملاقات خدا* این رفتار شمس را با هدف و نگرشی ملامتی، برای تهذیب نفس و مبارزه با غرور و خودبینی مولانا دنبال می کند: «... اگر از او می خواست تا به محله جهودان رود و برای خاطر او سبوی شراب بر گردن گیرد و به این خلوت بی مدعی بیاورد، مولانا در آن حال تسلیم و ارادت قبول این تقاضاها را دشوار نمی یافت. می دانست که درخواست او، اگر

هیچ چنین درخواستی هم از او می‌کرد، برای آن بود تا غرور، زاهدانه وی را خرد کند...» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۲۰).

همچنین روزی دیگر، حسام‌الدین با کمال ناباوری شاهد تماشای رقص دختران کولی از سوی شمس است (همان: ۲۰۲). البته به جز این دو مورد، رکاکت در کلام شمس تبریزی نیز از جمله مواردی است که در چند جای رمان به آن اشاره شده و اینکه اصولاً وی با اخلاق و ادب رسمی و قراردادی موافق نبوده است: «... در جریان قصه‌گویی مردی که کلمات رکیک به کار می‌برد، می‌نویسد: «... از به کار بردن کلمات رکیک پرهیز نداشت و می‌دانستم که شمس از این کار بسیار خوشش می‌آید چون او دشمن سرسخت ادب و نزاکت ساده‌لوحانه و تعلیمات اخلاقی منجمد و قراردادی بود» (همان: ۲۰۳).

البته کلمات رکیک در مثنوی معنوی مولانا، مرید او، نیز مشاهده می‌شود که با توجه به عمق معانی اخلاقی و عرفانی که هدف اصلی وی در مثنوی بوده است و بهره‌برداری بهینه‌ای که از کاربرد واژه‌ها، داستان‌ها و حتی گاه احادیث جعلی برای دست یافتن به معنا دنبال می‌کرده، بیشتر مخاطبان را مجاب می‌کند تا وی را مورد شماتت و سرزنش از این جهت قرار ندهند و طبیعتاً شمس که مراد او بوده، نیز به همین دلیل از کاربرد واژه‌های رکیک اِبا نداشته است.

۳-۳. ملت عشق

الیف شافاک نویسنده این کتاب با طرح دو رمان از زندگی زنی به نام اِلا و به موازات آن زندگی مولانا و شمس تبریزی، شیوه‌ای نو در داستان‌نویسی ایجاد کرده است. خلاصه داستان اِلا این است که وی دارای همسر و سه فرزند، و علاقه‌مند به زندگی و بسیار مراقب رفتار فرزندان و همسر خود است که خطایی مرتکب نشوند و دختر خود را از اینکه به سبب عشق بدون عقل و منطق بخواهد با کسی ازدواج کند، باز می‌دارد. همسر او متأسفانه پنهانی به او خیانت کرده و روابطی با کس دیگری دارد و همین موضوع باعث دلخوری اِلا می‌شود. دلتنگی و آزدگی خاطر خود را با ایجاد ارتباط

مجازی با شخصی به نام زاهار که در سرزمینی دیگر است، برطرف می‌کند. ابتدا زاهار برای او در جایگاه مراد و کیمیاگرِ تلطیف روح است که تحولاتی در افکار و اندیشه‌ها و سبک زندگی او ایجاد می‌کند، ولی رفته‌رفته اِللا عاشق و شیفته زاهار شده، زندگی خود را رها کرده به دیار او سفر می‌کند تا ابراز علاقه کند و با او ازدواج نماید. زاهار به این خواست او پاسخ منفی می‌دهد و پس از آن به دلیل بیماری لاعلاج از دنیا می‌رود و اِللا از یک سو زندگی خود را از دست می‌دهد و از سوی دیگر به مراد خود نمی‌رسد. رویدادهای این رمان یک فصل در میان با رویدادهای زندگی مولانا و شمس روایت می‌شوند. این رمان ضمن جلب توجه بسیاری از مخاطبان، دارای نقاط ضعف و قوت است.

۳-۳-۱. نقاط قوت رمان ملت عشق

یکی از محاسن برجسته این رمان نوگرایی نویسنده در شیوه روایت دو زندگی (مولانا و شمس) و (اِللا و عزیز زاهار) به موازی هم است که تاکنون در مورد زندگی مولانا چنین شیوه‌ای دنبال نشده است. هرچند که سنخیتی میان این دو روایت نیست و یکی از نقدهایی که به کتاب ملت عشق می‌شود، بر مبنای همین عدم سنخیت میان دو روایت و ناهمبندی شخصیت‌های دو رمان است که سبب می‌شود نویسنده به قیاس مع الفارق متهم شود. بیان قاعده‌های ارزشمند برگرفته از متون معتبر دینی یا عرفانی و عمدتاً از خود مثنوی، که به مناسبت‌های مختلف در فصل‌های متعدد کتاب ذکر می‌شود، ازجمله نقاط قوت این رمان است. انتخاب عدد چهل در چهل قاعده ارزشمند، بر مبنای تقدس این عدد در سیر و سلوک عرفانی و چله‌نشینی و تحمل ریاضت‌ها در چهل شبانه‌روز است که منجر به جاری شدن حکمت از قلب بر زبان می‌گردد: «من اخلص لِّله اربعین صباحاً یجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه». این قاعده‌ها در کتاب به صورت پُررنگ و برجسته نوشته شده‌اند تا اهمیت آن‌ها را نسبت به داستان‌ها و رویدادهایی که نقل می‌شود، نشان دهد. در واقع نویسنده مخاطب را با این قاعده‌ها به تفکر و اندیشیدن

عمیق‌تر وادار می‌کند تا افق انتظارات و آرزوهای وی را به سطحی بالاتر ارتقا دهد. بیشتر قاعده‌های ذکرشده در میان متن دو داستان برگرفته از مثنوی مولوی است. مثلاً:

گنج زیر خانه است و چاره نیست از خرابی خانه مندیش و مایست
عاقبت این خانه خود ویران شود گنج از زیرش یقین عریان شود
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۵۴۲-۲۵۴۳)

لیف شافاک قاعده پنجم: عقل به آسانی خراب نمی‌شود. عشق اما خودش را ویران می‌کند. گنج‌ها و خزانه‌ها هم در میان ویرانه‌ها یافت می‌شود. پس هرچه هست در دل خراب است (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۰۸).

یا قاعده ششم: «اکثر درگیری‌ها، پیش‌داوری‌ها و دشمنی‌های این دنیا از زبان منشأ می‌گیرد. تو خودت باش و به کلمه‌ها زیاد بها نده. راستش در دیار عشق زبان حکم نمی‌راند. عاشق بی‌زبان است» (همان: ۱۰۹).

ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی ای زبان هم درد بی‌درمان تویی
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۰۲)
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم تا که بی‌این هر سه با تو دم زنم
(همان، ج ۱: ۱۷۳۰)

قاعده هشتم: دوری از ناامیدی:

«هیچ‌گاه نومید مشو. اگر همه درها هم به رویت بسته شوند، سرانجام او کوره‌راهی مخفی را که از چشم همه پنهان مانده، به رویت باز می‌کند، حتی اگر قادر به دیدنش نباشی.»

مهر پاکان در میان جان نشان دل مده إلا به مهر دلخوشان
(همان، ج ۱: ۷۲۳)
کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
(همان، ج ۱: ۷۲۴)

الیف شافاک فلسفه نوشتن رمان ملت عشق را طرح داستان زندگی مولانا و شمس مبتنی بر عشق بیان می کند که از زبان عزیز زاهار نقل می شود. در ابتدای رمان به فلسفه نوشتن کتاب این گونه اشاره می کند: «در اصل قرن بیست و یکم چندان فرقی با قرن سیزدهم ندارد. هر دوی این قرن ها را در کتاب های تاریخی این طور ثبت خواهند کرد: قرن اختلاف های دینی که مثل ومانندش دیده نشده، مبارزه های فرهنگی، پیش داوری ها و سوء تفاهم ها، بی اعتمادی منشأ آن است. روزگار هرج و مرج در چنین روزگاری عشق صرفاً کلمه ای لطیف نیست، خود به تنهایی قطب نماست. در دنیایی که هیچ کس فرصت پرداختن به ظرایف عشق را ندارد، ملت عشق اهمیت بیشتری می یابد» (شافاک، ۱۳۹۴: ۳۱).

ملت عشق از همه دین ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست شافاک در فصل های مربوط به مولانا، گاه به داستان های مثنوی که بر مبنای فراگیری، گستردگی و الهی بودن عشق است، اشاره می کند تا اهمیت موضوع را نشان دهد. مثلاً در بخش اول، داستان موسی و شبان را به نثری ساده و روان می نویسد تا از زبان خداوند اشتباه حضرت موسی (ع) را در تندی با شبان نشان دهد و نقطه اوج این داستان این عبارات است: ای موسی امروز چه کردی؟ تو برای وصل کردن آمدی نه برای فصل کردن؟ این چوپان غریب را آزردی. نتوانستی درک کنی که او چقدر به من نزدیک است...» (همان: ۸۵).

الیف شافاک در این رمان، عشق کیمیاخاتون جوان را به شمس تبریزی پیر و درخواست ازدواج با او را همانندسازی با داستان عشق الّا و عزیز زاهار کرده است که وجه مشترک هر دو روایت، عدم وصال عاشق به معشوق است. یعنی کیمیاخاتون در شب زفاف با شمس با کمال تعجب و حیرت، فاصله گرفتن و تقاضای جدایی شمس را از خودش می بیند و سرانجام همین موضوع منجر به بیمار شدن و مرگ او می شود [مرگ عاشق] (همان: ۴۵۴)؛ ولی در روایت الّا و زاهار، زاهار به دلیل بیماری سرطان از الّا فاصله می گیرد و سرانجام بر اثر همان بیماری از دنیا می رود [مرگ معشوق].

الیف شافاک ضرورت توجه به عشق را در زندگی هرکس در قاعدهٔ چهلیم بیان می‌کند: «عمری که بی‌عشق بگذرد، بیهوده گذشته. نپرس که آیا باید در پی عشق الهی باشم یا عشق مجازی، عشق زمینی یا آسمانی، یا عشق جسمانی؟ از تفاوت‌ها، تفاوت می‌زاید. حال آنکه به هیچ متمم و صفتی نیاز ندارد عشق. خود به تنهایی دنیایی است عشق. یا درست در میانش هستی، در آتشش یا بیرونش هستی، در حسرتش» (همان: ۵۰۸).

در نظر شافاک صرف‌نظر از اینکه عشق به قول خودش هر متمم و صفتی مثل زمینی، آسمانی، جسمانی، ... داشته باشد، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رود و در هر صورت در جهت کمال‌بخشی به روح آدمی تأثیرگذار است. همان‌گونه که مولانا نیز به مراتب عشق و تأثیرگذاری هر مرتبه‌ای از عشق اذعان دارد:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۱۱)

و درخصوص تفاوت مراتب عشق و تفکیک آن‌ها، نازل‌ترین مرتبه و عالی‌ترین مرتبهٔ عاشق را بیان می‌کند:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
(همان، ج ۱: ۲۰۶)

عشق آن زنده‌گزين كو باقى است وز شراب جان‌فزائت ساقى است
عشق آن بگزين كه جمله انبیا يافتند از عشق او كار و كيا
(همان، ج ۱: ۲۲۱-۲۲۰)

الیف شافاک در پایان رمان به جریان داشتن عشق در افراد و انتقال آن از شخصی به شخص دیگر سخن می‌گوید، با این تفاوت که گویی بعضی از ابتدا کامل به دنیا می‌آیند و بعضی باید کامل شوند، زیرا می‌گوید: «ملت ما ملت عشق است، طریق ما طریق عشق. در زنجیرهٔ بی‌پایان دل‌ها تنها یک حلقه‌ایم. اگر جایی از زنجیر بگسلد، فوراً حلقه‌ای دیگر به آن افزوده می‌شود. به جای هر شمس تبریزی که می‌رود، در عصری دیگر، در مکانی

دیگر، با اسمی دیگر، شمسی دیگر می‌آید. یکی شمس به دنیا می‌آید. یکی شمس از دنیا می‌رود» (شافاک، ۱۳۹۴: ۵۰۰).

۳-۲. کاستی‌های ملت عشق

۳-۲-۱. تعمیم مفهوم عشق

از جمله معایب و کاستی‌های این رمان این است که نویسنده مفهوم عشق را به هر نوع رابطه‌ای نزدیک و دوستانه میان دو نفر، فارغ از جنبه‌ی الوهیت عشق و جوهر گران‌بهای آن - که در همه کائنات ساری و جاری است و در آدمی به صورت خاص و منحصربه‌فرد ظهور می‌کند - تعمیم می‌دهد. شافاک در آغاز کتاب به فراگیر بودن عشق اشاره می‌کند: «چون عشق جوهره و هدف اصلی زندگی است، چنان‌که مولانا به ما یادآوری کرده، روزی می‌رسد که عشق به چابکی گریبان همه را می‌گیرد؛ حتی گریبان آن‌هایی را که از او فراری‌اند و حتی گریبان کسانی را که از کلمه "رمانتیک" مثل نوعی گناه استفاده می‌کنند» (همان: ۳۱-۳۲).

ولی با طرح داستان زندگیِ اِلّا که متأثر از ضمیر ناخودآگاه خود برای انتقام‌جویی از همسرش - که به او خیانت کرده است - به ایجاد رابطه‌ی دوستانه با مردی در سرزمینی دیگر مبادرت می‌ورزد. وی با رها کردن خانواده‌ی خود و سفر به شهری که عزیز زاهار معشوقش، در آنجا زندگی می‌کند و با انگیزه‌ی تجربه‌ی عشق در نازل‌ترین حد خود، در واقع ابهت و والایی آن را از بین می‌برد؛ هرچند که عزیز زاهار از ایجاد رابطه‌ی زناشویی با وی پرهیز کرده، او را ناکام رها می‌کند. پرسش این است که میان عشق زنی یله و رها و فارغ از مسئولیت‌های خانوادگی، به مردی بیگانه، چه نسبت و سنخیتی با عشق مولانا به شمس دارد که کاملاً جنبه‌ی روحانی و رنگ افلاطونی دارد؟ آیا همه‌ی عشق‌ها از یک جنس‌اند و آیا می‌توان کشش و جاذبه‌ی میان دو نفر را با هر نیت و انگیزه که باشد، عشق تعریف کرد؟!

۳-۲-۲. ناهمانندی میان دو روایت حقیقی و تخیلی

ما در این رمان با دو روایت ناهمسان، روایتِ اِلّا و عزیز زاهار (تخیلی) و روایت مولانا

و شمس (روایت حقیقی) مواجهیم که به موازات هم پیش می‌روند. نقطه شروع روایت اول، خیانت همسرِ اِلا به اوست. وی با وجودی که مادری مهربان، وفادار و کوشا برای ایجاد فضای آرامش و آسایش در خانواده خود است، برای انتقام‌جویی از همسر خیانتکار خود، با مردی بیگانه رابطه دوستی در فضای مجازی برقرار کرده و چنان شیفته وی می‌شود که همسر و فرزندان خود را رها کرده به شهر عزیز زاهار سفر می‌کند. هرچند که زاهار در جایگاه یک مربی یا مرشد طریقت، او را به سمت وسوی شناخت مفهوم عشق حقیقی و فاصله گرفتن از عشق‌های بی‌سرانجام سوق می‌دهد و سرانجام نیز به دلیل بیماری سرطان از دنیا می‌رود.

اِلا شخصیت اصلی روایت اول در نهایت از خانواده رانده شده و از وصال با زاهار نیز بازمانده، در کمال حیرت و درماندگی فرومی‌رود. مولانا شخصیت عرفانی و اصلی روایت دوم به مرتبه‌ای از سلسله‌مراتب کمال رسیده است که آشنایی وی با شمس مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد و فرجام زندگی او در اوج کمال، به هیچ وجه قابل مقایسه با پایان زندگی اِلائی شکست خورده نیست. نویسنده این دو روایت تخیلی و حقیقی چه قصد همسان‌سازی را داشته و چه نداشته، موفق نبوده است و این امر آسیب جدی به شخصیت‌های عرفانی و بی‌نظیری چون مولانا وارد می‌کند که به زعم صاحب‌نظران عرصه عرفان ناب اسلامی بخشودنی نیست.

۳-۲-۳. تغییر در معادل‌سازی شخصیت‌های دو روایت

نویسنده ملت عشق در پیش بردن این دو روایت معادل‌سازی کرده است (اِلا و زاهار معادل مولانا و شمس)، ولی گاه تغییراتی در این معادل‌سازی انجام داده و شخصیت‌های اِلا و زاهار را معادل کیمیاخاتون و شمس قرار می‌دهد. شمس به روایت زرین‌کوب ظاهراً با کیمیاخاتون دخترخوانده مولانا (دختر همسر دوم مولانا) ازدواج می‌کند، ولی بر مبنای روایت الیف شافاک همواره رابطه آن‌ها دوستانه و همانند مرید و مراد و صرفاً به صورت معنوی سپری می‌شود و هیچ‌گاه همچون دو همسر با یک زندگی عادی که نشانی از عشق مجازی در آن باشد، شکل نمی‌گیرد و کیمیاخاتون نیز از این بابت و از

بی‌اعتنایی شمس به خود به شدت دلگیر شده، همین موضوع سبب ابتلا به بیماری لاعلاج و مرگ او می‌شود (شافاک، ۱۳۹۴: ۴۶۹). شمس نیز شب زفاف متوجه می‌شود که ازدواج کردن با کیمیاخاتون کاری اشتباه بوده است، چراکه گویی اصلاً او را برای مسائل دنیوی نیافریده‌اند (همان: ۴۵۹).

معادل این شخصیت‌ها اللا و زاهار هستند که وی در آرزوی پیوند با زاهار راهی شهر بوستون می‌شود، ولی در آنجا متوجه می‌شود که او صرفاً به دنبال پیوند روحی با دیگران و کمک به کسانی است که به او نیاز دارند و همچنین به دلیل سرطان نمی‌تواند با اللا ازدواج کند. در واقع او از خانواده در سطحی گسترده‌تر مفهوم‌سازی می‌کند: «در شش قاره دوستانی و رفقای پیدا کرده بود. مفهوم خانواده را نه در پیوند خونی، بلکه در پیوند روحی یافته بود؛ دو بچه بی‌کس را در جوانی به فرزندی قبول کرده و بزرگشان کرده و خرج تحصیلشان را داده بود. دیگر ازدواج نکرده بود...» (همان: ۴۷۳).

به هر روی این تغییر در معادل‌سازی شخصیت‌های دو روایت تا حدودی از کاستی این رمان می‌کاهد، زیرا تصور معادل بودن رابطه اللا و زاهار با رابطه کیمیاخاتون و شمس، بیشتر قابل پذیرش است تا معادل بودن آن روایت اول با رابطه مولانا و شمس؛ هرچند که نشانی از پیمان‌شکنی و خیانت در هیچ‌کدام از روایت‌های مولانا و شمس یا کیمیاخاتون و شمس دیده نمی‌شود.

۴. نتایج پژوهش

– رمان زندگی‌نامه‌ای یکی از شیوه‌های جذاب داستان‌نویسی در دنیای امروز است که ضمن ترغیب مخاطب به مطالعه زندگی واقعی شخصیت‌های برجسته و مفاخر ادبی، تاریخی، مذهبی و... امکان گفت‌وگو با متن را برای خواننده و فضای پرواز در آسمان تخیل را برای نویسنده فراهم می‌کند.

– در رمان‌های زندگی‌نامه‌ای که راجع به مولانا نوشته شده‌اند، عنصر تخیل به صورت فعال حضور دارد و اگر عباراتی برخلاف واقعیت زندگی مولانا در این گونه رمان‌ها ثبت

شده باشد، به همین دلیل ذکر شده، تا حدودی نویسندهٔ رمان را تبرئه و آزاد از خرده‌گیری می‌کند.

- *پله پله تا ملاقات خدا*/ زندگی‌نامهٔ داستانی مولاناست که عبدالحسین زرین‌کوب عین حوادث و رویدادهای زندگی وی را با زبانی ساده و روان و بدون دخل و تصرف و فارغ از عناصر و روش‌های رمان‌نویسی امروز نقل کرده که مبنای هر دو رمان برای اقتباس همراه بازبینی و بازنویسی خیال‌پردازانه شده است.

- یکی از دلایلی که چرا الیف شافاک و نهال تجدد از قالب رمان برای طرح زندگی‌نامهٔ مولانا بهره گرفته‌اند، این است که رمان ظرفیت و قابلیت بازآفرینی و دخل و تصرف نویسندهٔ آن را در اصل موضوع برای جذب مخاطب فراهم می‌کند؛ هرچند که گاهی زیاده‌روی در این دخل و تصرف سبب فاصله گرفتن از متن اصلی و مخدوش کردن شخصیت مورد نظر می‌شود.

- بخش خیال‌پردازانهٔ رمان، اجازهٔ یک قضاوت و ارزیابی جدی را به منتقد نمی‌دهد، زیرا وی آنچه را در رمان خلاف واقع باشد، متناسب به ذهن خیال‌پرداز نویسنده می‌داند.

- تجدد ارتباط مولانا و شمس را کاملاً روحانی و فراتر از ارتباطات مادی و مبتنی بر سنخیت روحی به تصویر کشیده و از این‌رو درخور تحسین است. تنها ایرادی که به این نوشتار او می‌توان گرفت، این است که در شراب‌نوشی شمس تبریزی مخاطب را به شک و تردید می‌افکند و ابهام و عدم صراحت در طرح این روایت، شاید زمینهٔ مشارکت مخاطب را در قضاوت مبتنی بر مطالعات پیشین و دریافت‌های جدید خود فراهم کند.

- از محاسن برجستهٔ رمان *ملت عشق* نوگرایی در شیوهٔ روایت دو زندگی (مولانا و شمس) و (إلا و عزیز زاهار) موازی هم است که تاکنون در مورد زندگی مولانا چنین شیوه‌ای دنبال نشده است؛ هرچند که سنخیتی میان این دو روایت نیست و بر مبنای همین عدم سنخیت میان دو روایت و ناهمبندی شخصیت‌های دو رمان نویسنده به قیاس مع الفارق گرفتار شده است. بیان قاعده‌های ارزشمند برگرفته از متون معتبر دینی یا عرفانی و عمدتاً از خود مثنوی، از جمله نقاط قوت این رمان است.

– در روشنگری مفهوم عشق و تفکیک مراتب مختلف آن، الیف شافاک همانند نهال تجدد موفق نشده است؛ زیرا نویسنده مفهوم عشق را به هر نوع رابطه‌ای نزدیک و دوستانه میان دو نفر، فارغ از جنبه الوهیت عشق و جوهر گران‌بهای آن – که در همه کائنات ساری و جاری است و در آدمی به صورت خاص و منحصر به فرد ظهور می‌کند – تعمیم می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هرچند نهال تجدد خود معتقد است که تمام رمان مبتنی بر واقعیت است: «هدف من این بود که زندگی مولانا را روایت کنم و اطلاعات زندگی‌نامه‌ای‌اش را بدون اینکه خواننده خسته شود، لابه‌لای داستان ذکر کنم. تمام سعی من این بود که هیچ چیز را غلط نگویم و همه چیز مبتنی بر واقعیت است» (ناشناس، ۱۳۸۶: ۹۴).

2. Life of Samuel Johnson

3. James Baswell

۴. زرین‌کوب در مورد تأثیرپذیری از اشخاص متعدد و همبستگی‌های اندیشگانی و معنوی میان ایشان می‌نویسد: «حسام‌الدین برای مولانا تجسم خاطره شمس و جانشین واقعی صلاح‌الدین بود. ستاره‌ای بود که شعاع وجود شمس و ضیا، جان صلاح‌الدین را منعکس می‌کرد و مولانا گرمی و روشنائی آن هر دو یار ازدست‌رفته را در وجود وی بازمی‌یافت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۲۱۸).

منابع

آلبوغبیش، عبدالله و گل‌بابایی، فاطمه. (۱۴۰۲). رمان زندگی‌نامه‌ای به مثابه ژانری تلفیقی با نگاهی به روایت قلندر و قلعه. *ادبیات پارسی معاصر*، شماره ۲، ۱-۲۶.

ادیم، عبدالله، گلی‌زاده، پروین و فیروزی، علی. (۱۳۹۴). تحلیل شخصیت شمس و ارتباط وی با مولوی از دیدگاه روان‌شناسی با تکیه بر نظریه شخصیت کارن هورنای. *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*، ۹ (۲، پیاپی ۲۹)، ۵۱-۷۰.

اکبری بیرق، حسن. (۱۳۹۷). نقد رمان ملت عشق. سایت مجله کتابچی. <https://blog.ketabchi.com>

امامی، نصرالله. (۱۳۶۹). زندگی‌نامه‌نویسی، شیوه و تاریخچه. *نشر دانش*، شماره ۵۸، ۴۴-۵۰.

بارت، رولان. (۱۳۹۹). اس/ زد؛ S/Z به همراه داستان سارا زین اثر بالزاک. چ ۲. تهران: افرا.

- تجدد، نهال. (۱۴۰۱). عارف جان سوخته. ترجمه مهستی بحرینی. چ ۱۱. تهران: انتشارات نیلوفر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). پله پله تا ملاقات خدا. چ ۶. تهران: انتشارات علمی.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۹). شرح جامع مثنوی. دفتر اول. چ ۸. تهران: انتشارات اطلاعات.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۳). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۱. تهران: انتشارات نگاه.
- سعید، ادوارد. (۱۳۷۷). جهان، متن و منتقد. ترجمه اکبر افسری. تهران: انتشارات توس.
- شافاک، الیف. (۱۳۹۴). ملت عشق. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: ققنوس.
- عبدلی، راضیه. (۱۳۹۷). نقد، بررسی و نظرات کتاب ملت عشق الیف شافاک. تهران: نشر روزگار.
- گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۷۵). مولانا جلال‌الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آن‌ها. ترجمه توفیق سبحانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵). مثنوی معنوی. تصحیح و شرح محمد استعلامی. چ ۲. تهران: انتشارات زوآر.
- ناشناس. (۱۳۸۶). نشست نقد و بررسی کتاب عارف جان سوخته. مجله آینه خیال، شماره ۳، ۹۴-۹۵.

هاچن، لیندا. (۱۴۰۰). نظریه‌ای در باب اقتباس. ترجمه مهسا خدا کرمی. چ ۲. تهران: نشر مرکز.

A critique on two novels "The forty rules of love" and mystic burnt life based on Step by "step until meeting God"

Bahjat al- sadat Hejazi

Professor Language and Persian literature, In Shahid Bahonar university of kerman, kerman, Iran; Email: hejazi@uk.ac.ir

Received: 11/03/2025

Accepted: 30/09/2025

Introduction

In contemporary age authors have proceeded to write romans basis Rumi's life and his romance relation with Shams Tabrizi that incidentally have attracted attention of audience. Orijinal question of this research is this relation between Shams and Rumi basis which concept and rank of live created that he has pointed out to all it's ranks in two his magnificent books, especially Mathnavi? This question when becomes stronger that we encounter with romans of Rumi's life that have writhed with different and contradictory views and in interpretation of live have made mistakes and unfortunately have pushed audiences these romans to valley of misguidance and misunderstanding too. The best book that has writhed about of Rumi realistic and logically and almost similar to style of story or narrative, is "step by step until meeting God" of Abdolhosein Zarrincob. This book can to be strong base for evaluation and comparison romans that have proceeded to Rumi's life too. The modern style today for write autobiography of personalities, is roman and author this article of necessity subject, has chosen two romans "mystic burnt life" written by Nahall Tajjadud translated by Mahasty Fahreini and Roman "The forty rules of love" writtev by Elif shafak translated by Arsalan Fasihi.

Research method

The style of this research is basis of survey qualitative content of text and comparative comparison. Therefore Abdolhosein Zarrincob has writhed "step by step until meeting God" to narrative style, but exactly realism and without entry subjective imagination and without seizure in reality; this book has chosen as base for survey defects and differences of these romans and accuracy and cross of subjects that have conveyed and naturally create and survey this book of Zarrincob in this research isn't on view of author.

Results

-Autobiography is one of the absorbing write story in the modern world that whilst suasion of audience to study real life of magnificent personalities and literary, historic and religious honorifics, ...has accreted possible conversation with text for reader and fly in sky of imagination for writer.

-“Step by step until meeting God” is story autobiography of Rumi that Abdolhosein Zarrincob has quoted exact accidents and events of Rumi’s life with simple, easy language without elements and technics of write story today that it is based element two romans mid revalue and rethinking.

-One of the reasons that why Elif Shafak and Nahal Tajaddod have used of roman for discuss of Rumi’s life, is that roman obtain capacity and ability of revalue and writer’s entry it’s in original subject for absorbency of reader. Although sometimes exceeding in this entry and seizing become reason of recede and origin text and flaw involved personality.

-Tajaddod has showed relation between Rumi and Shams exactly spiritual and superior of secularism relations and basis on spiritual congruity and therefore she is worshipful admiration. An induction only for this her book, is that she irresolute reader and ambiguity and obscurity in put up this narrative, maybe obtain base of communion of audience in judgship basis on previous researches and new recognitions himself.

-Of magnify elegances of roman “The forty rules of love” is modernist in style of parallelism narrative Rumi’s and Shams’s life’s and Elela’s and Azizi zahar’s life’s that heretofore in about Rumi’s life hasn’t done follow. Although isn’t congruity between these two narrative and on basis this not congruity between these two narrative and dissimilar personalities two romans, the author has involved to paralogs. Among emphasis points this roman is expression worthwhile formulas adoptive of valid religion or mystic texts and mainly of Mathnavi.

-Elif Shafak like Nahal Tajaddod hasn’t succeeded in explanatory of live context and disjunction different positions it’s. Because the author distribute context of live to any kind of friendly and beside between two person, without divinity aspect and sparkler it’s that current in all existents and apparition in Adam special form and individual.

Keywords: comparative criticism, theory of adaptation, Step by step until meeting of God, mystic burnt life, The forty rules of love.